

درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمغیدی

تاریخ: ۲۴ فروردین ماه ۱۳۹۴
مصادف با: ۲۳ جمادی الثانی ۱۴۳۶
جلسه: ۹۶

موضوع کلی: مقصد اول - أوامر
موضوع جزئی: صیغه امر - جهت اول: مدلول صیغه امر - حق در مسئله
سال: ششم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

نظر مختار در مدلول صیغه امر این شد که صیغه امر یا هیئت افعال برای بعث نسبی و اعتباری وضع شده است که هم معنای حرفی دارد و متقوم به اطراف است و هم اینکه ماهیتاً غیر از طلب است. البته عبارات مختلف است زیرا ممکن است که ما تعبیر به بعث نسبی کنیم که ما ذهب الیه المحقق الاصفهانی یا تعبیر به بعث و تحریک شود چنانچه امام فرمود که ما آن نظر را بر بعث نسبی حمل کردیم یا نسبت انشائی ایقاعی مراد باشد که ذهب الیه المحقق النائینی یا آن طور که محقق عراقی گفته یعنی نسبت ارسالیه تحریکیه بین مبداء و فاعل مراد باشد. اینها عبارات مختلفی است که ضرورت ندارد ما برای ترجیح یک تعبیر بر تعبیرات دیگر وقت صرف کنیم بلکه عمده بحث همان است که بیان کردیم که معنای صیغه افعال، طلب نیست بلکه تحریک و بعثی است که در اثر گفته متکلم ایجاد می شود و این در واقع نسبتی است که دارای سه طرف یعنی باعث، مبعوث و مبعوث الیه است و البته طلب لازمه آن است.

صیغه موجد معنا یا مبرز آن؟

نکته ای که باقی مانده و ضروری است به آن پرداخته شود، این است که آیا صیغه افعال موجد این معنا است یا مبرز آن؟ در اینکه معنای صیغه افعال عبارت از بعث و تحریک نسبی است شکی نیست اما در اینجا نقطه ای است که می تواند محل اختلاف باشد این است که با صیغه افعال این معنا و مفهوم یعنی بعث نسبی در عالم اعتبار ایجاد می شود یا با این لفظ یعنی افعال یا مثلاً اکتب و... آن معنی ابراز می شود؟

این بستگی به آن دارد که ما حقیقت انشاء و وضع را چه چیزی بدانیم. اگر ما گفتیم انشاء عبارت از ایجاد اللفظ بالمعنی فی وعاء الاعتبار است، قهراً باید صیغه افعال را در ما نحن فیه موجد این معنا بدانیم نه مبرز؛ زیرا اگر معنای صیغه افعال بعث نسبی باشد، این صیغه در واقع موجد بعث نسبی در عالم اعتبار است نه اینکه با صیغه افعال این معنا را اظهار کنیم؛ بین ایجاد معنا و ابراز و اظهار معنا فرق وجود دارد. اگر بگوئیم این معنا با صیغه افعال ابراز و اظهار می شود، بدین معنی است که این معنا موجود است و ما در حال اظهار آن هستیم، در حالی که با هیئت افعال طبق فرض این معنا ایجاد می شود.

اگر کسی وضع را عبارت از جعل علامت بداند و بگوید: واضع علامتی را برای معنا قرار می دهد، مانند علامتی که در راه ها و مسیرها برای بیان مسافت قرار می دهند، آیا با التزام به اینکه صیغه افعال، موجد معنا است قابل جمع است یا خیر؟ وقتی ما

مطلبی را می پذیریم باید به گونه ای باشد که با سایر مبانی تناقض یا تهافت نداشته باشد. بر این اساس معنایی که در مورد صیغه إفعال ذکر می کنیم، هم باید با مبنای ما درباره حقیقت انشاء سازگار باشد و هم باید با مبنای ما در باب وضع سازگار باشد. ملاحظه فرمودید که در مورد نظر محقق خوئی، یکی از اشکالاتی که به ایشان وارد شد این بود که آنچه که ایشان در باب معنای صیغه إفعال گفته با حقیقت وضع سازگار نیست گرچه بیان ایشان در همان چارچوب ارائه شده است.

توضیح مطلب

برای اینکه این مطلب بیشتر روشن شود، اجمالا در مورد حقیقت انشاء توضیحی را بیان می کنم معلوم شود که آیا واقعا می توانیم بگویم لفظ موجد معنا است یا باید آن را مبرز و مظهر بدانیم؟!

انظار در باب انشاء مختلف است. محقق اصفهانی معتقد است که انشاء در واقع عبارت از تنزیل لفظ به منزلة المعنی است یعنی با وجود لفظ، یک وجود جعلی برای معنا پیدا می شود. مشهور و مرحوم آخوند معتقدند انشاء ایجاد معنا است بوسیله لفظ در عالم اعتبار، پس حتما در انشاء، ایجاد مدخلیت دارد اما باید توجه داشته باشید اینکه می گوئیم ایجاد معنا، منظور ایجاد خارجی نیست چون اصلا لفظ نمی تواند علت برای وجود خارجی باشد یعنی اگر می گوئیم اکتب، در اینجا کتابت به لفظ من محقق نمی شود چون لفظ علت برای تحقق کتابت در خارج نیست زیرا بین صیغه أمر و تحقق در خارج رابطه علی و معلولی نیست. رابطه علی و معلولی مانند رابطه نار و حرارت است که نار علت برای حرارت است پس اگر ما می گوئیم انشاء عبارت از ایجاد المعنا باللفظ است، مسلما حقیقت خارجی مورد نظر ما نیست بلکه منظور وجود اعتباری است یعنی یک چیزی با این لفظ در ظرف اعتبار ایجاد می شود. مثلا با (ملکتک) مکلیت در عالم اعتبار ایجاد می شود. همه انشائیات اینگونه می باشند گفتیم انشاء به امور واقعیه تعلق نمی گیرد. استفهام، تمنی، ترجی، أمر و نهی همگی انشاء هستند و در همه این موارد با لفظ معنایی ایجاد می شود اما نه در خارج؛ بعث تکوینی، علت خاص خود را دارد یعنی باید کسی دست کسی را بگیرد و به حرکت در آورد تا آن شخص متحرک شود لذا آنچه با لفظ ایجاد می شود یک بعث اعتباری است پس در انشاء قطعا لفظ موجد معنا است در عالم اعتبار نه عالم تکوین و برای همین مسئله است که اطاعت و عصیان نسبت به أمر معنا پیدا می کند. اگر قرار بود آن حقیقت خارجی با لفظ تحقق پیدا کند، دیگر اطاعت و عصیان معنا نداشت. وقتی می گوئیم صیغه إفعال موجد یک معنایی در عالم اعتبار است، موجد بعث و تحریک است اما منظور بعث و تحریک حقیقی نیست بلکه بعث و تحریک اعتباری به معنای غیر مستقل آن مورد نظر است. یعنی تحریک اعتباری یک عاملی است که به واسطه آن مخاطب به سمت مطلوب حرکت نماید. البته ممکن است که شنونده در خارج به این دستور عمل نماید و متحرک شود در این صورت شنونده مطیع محسوب می شود. ممکن است که متحرک نشود یعنی مخاطب ترتیب اثر ندهد یا مبعوث نشود، در این صورت عاصی شمرده می شود.

در صیغه أمر هم اینگونه است یعنی لفظ موجد معنا است اما موجد معنا در عالم اعتبار است یعنی در عالم اعتبار وجود پیدا می کند. البته اینکه حقیقت اعتبار چیست را ما در گذشته در مورد آن به تفصیل بحث کردیم. این در مورد انشاء بود.

در مورد وضع هم آنچه که می‌توانیم اجمالاً در این مقام بیان کنیم، این است که با وضع یک علامت و دال و نشانه ای برای معنا قرار داده می‌شود. حال اگر مسلک علامیت را پذیرفتیم، آیا نمی‌توانیم بگوئیم صیغه فعل برای ایجاد معنا به لفظ وضع شده است؟ ما وقتی می‌گوئیم صیغه و هیئت فعل برای بعث نسبی اعتباری وضع شده یعنی بعث و تحریک اعتباری با لفظ و هیئت فعل ایجاد می‌شود. آیا ایجاد این معنا با هیئت فعل با اینکه ما آن لفظ را علامت بدانیم منافات دارد؟ اگر چیزی علامت باشد، نمی‌تواند موجد آن باشد؟ آیا اگر مثلاً در یک منطقه ای از طبیعت در اثر ریزش یا جابجایی کوه تغییری بوجود آمده، ضمن اینکه ریزش کوه باعث شرایط خاصی در آن محیط می‌شود، نمی‌تواند علامت برای آن هم باشد؟ آیا اگر گفتیم صیغه و هیئت فعل موجد معنایی است، آیا دیگر نمی‌تواند علامت برای آن معنا هم باشد؟ اگر ما حقیقت وضع را اینگونه تفسیر کنیم که واضع هیئت فعل را علامت برای بعث نسبی اعتباری قرار داده و در عین حال هم بگوئیم که واضع می‌گوید با این صیغه این معنا در عالم اعتبار ایجاد می‌شود یعنی با هیئت فعل این معنایی که واضع هیئت را برای او علامت قرار داده ایجاد می‌شود، این اشکالی ندارد و بین این دو مطلب تنافی نیست.

این قلت

ممکن است کسی بگوید: اگر واضع لفظ و هیئت فعل را علامت برای بعث نسبی قرار داد، پس مفهوم بعث نسبی ایجاد شده و دیگر ایجاد معنا ندارد لذا شما بر چه مبنایی می‌گوئید با هیئت فعل آن معنا ایجاد می‌شود؟ وقتی واضع می‌خواسته هیئت فعل را برای این معنا وضع کند، ابتدا در ذهن خود هیئت فعل را در نظر گرفته سپس معنای بعث نسبی را تصور کرده و این هیئت را برای این معنا وضع نمود. پس دیگر ایجاد بعث نسبی در عالم اعتبار معنایی ندارد!

قلت

پاسخ این اشکال روشن است. ما اگر وضع هیئات را از قبیل وضع عام و موضوع له خاص دانستیم، دیگر مشکلی نیست یعنی می‌گوئیم واضع هیئت فعل را وضع نموده اما نه برای مفهوم کلی بعث نسبی که معنای اسمی است بلکه برای مصادیق بعث نسبی وضع نموده. آن مصادیق همان موارد استعمال صیغه فعل است و هر کسی با استعمال، آن معنا را ایجاد می‌کند. ما وقتی می‌گوئیم وضع عام و موضوع له خاص یعنی اینکه معنای متصور عام است یعنی آن معنایی که واضع می‌خواهد لفظ را برای آن معنا قرار دهد عام است و موضوع له خاص هم یعنی اینکه موضوع له خود معنای متصور نیست بلکه مصادیق آن است.

مثلاً وقتی واضع می‌خواهد (من) را وضع کند، ابتدا لفظ (من) را تصور کرده و سپس چون برای وضع احتیاج به تصور معنا هم است معنای کلی ابتدا را تصور کرده ولی لفظ (من) را برای مفهوم ابتدا قرار نداده چون اگر لفظ من را برای معنای کلی ابتدا قرار می‌داد، این یک معنای کلی و عام می‌شد بلکه لفظ من را برای مصادیق آن قرار داده است.

بر این اساس واضع وقتی می‌خواست هیئت فعل را وضع کند، ابتدا این هیئت را تصور کرده و چون باید معنایی را هم تصور می‌کرده، معنای بعث و تحریک اعتباری را تصور نموده که یک معنای مستقل و اسمی مانند مفهوم ابتدا است یعنی در معنای تصور، یک معنای عام و کلی و مستقل و اسمی را تصور نموده ولی هیئت فعل را برای خود این مفهوم و معنای کلی بعث

نسبی وضع نکرده بلکه برای مصادیق آن وضع نموده که آن مصادیق همان است که هر متکلم در مقام استعمال، آنرا با هیئت افعال ایجاد می کند.

پس اینکه هیئت افعال موجد معنا باشد هیچ منافاتی با آنچه که در باب وضع بیان شده ندارد صیغه امر وضعت لتحریک نسبی و به این صیغه این بعث و تحریک نسبی در عالم اعتبار ایجاد می شود. لذا صیغه افعال مبرز و مظهر معنا نیست بلکه موجد معنا است.

این بیان نه تنها در صیغه امر بلکه در مورد همه انشائیات جریان دارد یعنی اولاً: وضع آنها عام و موضوع له آنها خاص است و ثانیاً: معنای آنها مستقل نیست بلکه معنای حرفی و غیر مستقل است و ثالثاً: در واقع توسط انشاء معنا به سبب لفظ ایجاد می شود و این با اینکه لفظ را علامت برای معنا بدانیم هیچ منافاتی ندارد.

نتیجه

حال با ملاحظه مطالبی که بیان شد، آیا می شود گفت که معنای صیغه افعال طلب است؟ طلب و اراده واقعیاتی هستند که قابل انشاء نیستند. هر معنایی که ما برای صیغه افعال ذکر می کنیم باید قابل انشاء باشد حال آنکه طبق نظر تحقیق، طلب و اراده واقعیت هستند و از امور اعتباری نیستند. البته کسانی مانند مرحوم آخوند که طلب را از امور اعتباری می دانند، آنرا قابل تعلق انشاء هم می داند اما از نظر ما که طلب و اراده را از امور حقیقی می دانیم قابل تعلق انشاء نیستند. لذا معنای صیغه افعال نه اراده و نه طلب بلکه همان بعث نسبی است.

«الحمد لله رب العالمین»